

بسم الله الرحمن الرحيم

## یادآوری

در بحث قبل از کتاب شریف مقالات مرحوم آیت الله شجاعی نقل شد که حقیقت انسان از یک جای دوری حرکت کرده تا به اینجا رسیده است. که آن دور، دور وجودی است نه دور مسافتی و زمانی. و آن حقیقت هرچقدر به سمت حیات دنیا آمده است، محجوب تر شده است، نازل تر شده است. در عین اینکه آن حقیقت کاملاً در این نازله هست، اما در حد نازله است، نه در حد آن حقیقت صاف و خالص.

انسان همراه خودش آن مرتبه را به نحو استعداد دارد و این وجود برتر از آنجا به اینجا متصل هست، هرچند الان در این رتبه است، اما آن رتبه متصل است، مرتبط است و گسسته نیست. نباید بین انسان و حقیقت روح انفصالی قائل شویم. زیرا این وجود تنزل یافته و رقیق شده همان وجود برتر و کاملتر است.

این نگرش باعث میشود احساس قدرت و قوتی به انسان دست بدهد و یک احساس غربتی به انسان دست بدهد. آن احساس قوت و قدرت مربوط به این بود که چقدر سرمایه برای این مخلوق خدای سبحان سرمایه گذاری کرده است که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. اما احساس غربت، از این است که «ثم ردناه اسفل سافلین» در این غربت چقدر گرفتار است و قدرت رهایی چقدر باید عظیم باشد.

در ادامه بحث چند بیتی از مثنوی را میخوانم در وصف این حالت انسان تا وارد بحث بشویم.

بشنو از نی چون حکایت میکند<sup>۱</sup>

وز جدایی ها شکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup>نی آن حالت وجودی است در حقیقت انسان که از آن مرتبه عالی به این مرتبه سافل کشیده شده است.

<sup>۲</sup>آین ناله ناله تکوینی است. همین نیازها و عدم آرامشی است که انسان دارد. فکر میکند چیزهای دیگر آرامش میکنند. به اطراف سر میزند، میبیند آرام نمیشود. منتها آن انسانی که معرفت هم پیدا میکند میفهمد که اصلاً اینها مقصود نبوده است.

نیستان همان مرتبه عالی حقیقت انسانی است.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق<sup>۳</sup>

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوشحالان شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست

لیک چشم و گوش را آن نور نیست<sup>۴</sup>

تن زجان و جان زتن مستور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

خیلی دقیق است. تمامش نکته است

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است کاندلر نی فتاد

جوشش عشق است کاندلر می فتاد

---

<sup>۳</sup> که این سینه تکه تکه شده باشد از فراق. آنقدر نالیده باشد و این فراق را احساس کرده باشد که تکه تکه شده باشد.

<sup>۴</sup> آنچه من دنبالش هستم با ناله ام، از من جدا نیست. اما چشم و گوش را دستور نیست که او را ببیند. دستور نیست یعنی ظرفیت نیست الان. باید این چشم و گوش ظرفیت پیدا بکنند.

نی حریف هر که از یاری برید

پردهایش پرده های ما درید

نی حدیث راه پر خون میکند

قصه های عشق معجون میکند

دم دمی این نای از دم های اوست

های و هوی روح از هیهای اوست

باد در جوشش گدای جوش اوست<sup>۵</sup>

باده در جوشش گدای جوش ماست

یعنی از اینجا نشات میگیرد.

چرخ در گردش اسیر هوش ماست<sup>۶</sup>

باده از ما مست شد نی ما از او

قالب (بدن) از ما هست شد نی ما از او

جمله معشوق است و عاشق پرده ای

زنده معشوق است و عاشق مرده ای

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

این ناله یک انسانی است که غریب افتاده است. ثم ردنا اسفل سافلین. انسانی که احساس غربت میکند.

---

<sup>۵</sup>ندای عشق و هوس عشق و محبت در سرتاسر عالم جاری است. عالم محبت است، عشق در همه هستی سریان دارد، میگوید اما همه آن محبت ها و عشق و شور ها همه از کجاست؟

<sup>۶</sup>عالم مسخر انسان است و مشتاق انسان است.

## حقیقت روح

بحث در این دو آیه شریفه بود که اساس بحث بودند. «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم، ثم رددنا اسفل سافلين»، همچنین آیه شریفه «فاذا سویته و نفخت فيه من روحي» که خلق انسان در احسن تقویم و آمدن در اسفل سافلین و نفخ انسان از روح الهی که این دو آیه در جلسه گذشته بیان شد که انسان «من روحي» است و «احسن تقویم دارد» یعنی نازل یافته حقیقت الروح است، نشان میدهد که یک حقیقت عالی تری در وجود انسان در کار است که احسن تقویم است.

الروح، حقیقت روح، خلقی اعظم از فرشتگان است که همه ملائکه بواسطه روح تنزل پیدا میکنند و در عروج هم بواسطه روح عروج پیدا میکنند.

«نفخت فيه من روحي» نیز یعنی انسان از آنجا نشأت گرفته است. انسان در حرکت کمالی اش به جایی میرسد که با الروح متحد میشود. لذا در روایات دارد که حضرات معصومین فرمودند ما آن روح هستیم. الروح ما هستیم. اگر میفرماید خلق اعظم، ما هستیم.

پس انسان یک چهره اصلی دارد که آن چهره اصلی اش در مرتبه الروح است که :

۱. همه ملائکه نازله و شئون آن روح هستند.
۲. از سویی ملائکه مدبرات عالم هستند
۳. بنابراین عالم هم شئون آن الروح میشود. چون ملائکه علت عالمند. وقتی علت عالم، شأن آن الروح شد، همه عالم شأن آن الروح میشود. ظهورات و تجلیات آن میشوند. پس همه هستی میشود شئون و تجلیات انسان کامل. پیغمبر و امام معصومی که در هر دوره ای هست.

الروح برای اینکه برسد به مرتبه روحی که در جنینی در رحم مادر دمیده میشود، در پرده ای پس از پرده نازل شده است، تنزلهای متعدد می یابد.

انسان چنین عظمتی دارد و در این غربت کده آمده است... غربت کده تعبیر بعضی از روایات است، که خدای سبحان عالم دنیا را از آن روزی که خلق کرده است لا تنظر الیها، به این دنیا نظر نکرده است. ان الله جل ثنائه لم یخلق خلقا ابعد الیه من الدنيا. نظر نکرده است. یعنی در قیاس با مراتب دیگر، آنقدر این عالم از جهت رتبه وجودی اخس است و پایین است که کأنه لیاقت نظر رحمت الهی را ندارد.. منتها انسان فقط مربوط به دنیا نیست که بگوییم به انسان هم نظر نکرده است. انسان یک حقیقت جامع است که دنیا را هم شامل است. پس انسان بدن دارد یعنی شامل دنیا هم هست. اما منحصر به دنیا نیست.

بحث بعد مبنای تحلیل سایر معارف دینی مانند معاد و نبوت و امامت و عدالت و ... است.

---

## کیفیت تنزل انسان

انسان چگونه از مرتبه الروح نازل شده است؟ به لحاظ شدت وجودی و عظمت وجودی، وسعت وجودی صادر اول و نخستین مخلوق اوست. البته مقصود از اول، اول زمانی نیست. اول رتبی است. مراتب بعدی بعدا خلق شده است. اگر در روایت آمده است که «خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام» یا «اول ما خلق الله روحی» مقصود همین حقیقت است. صادر اول و مخلوق اول اوست. مراتب بعدی و مخلوقات بعدی، پس از آن خلق شدند، مراتب مختلف طی شده است تا به این مرتبه رسید که در بدن قرار گرفت.

از جمله عظیم ترین معارف قرآن و روایات همین است که من از کجا آمده ام... کجا بودم؟ نسبت من با در مرتبه الروح چیست؟ و اگر این حقیقت هیچ تعین و قیدی ندارد، من چگونه از آن نازل شدم؟

قرآن میفرماید «إن من شيء إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم» یعنی هر چیزی که در این عالم وجود دارد، حقیقت و واقعیت اصلی و لبّ آن در خزائن الهی و نزد اوست و مرتبه مرتبه تنزل می یابد تا به این عالم دنیا که پایین ترین مرتبه است میرسد. البته همانطور که گذشت به شکل تجافی و جدا شدن از مبدأ بالاتر نیست بلکه یک حقیقت متصلی است که در هر برهه ای از آن که ما برش میزنیم، خصوصیات را میبینیم ا به لحاظ آن موطن از آن میبینیم. به خاطر همین گفته میشود عالم ماده، عالم مثال، عالم عقل، حضرت اسماء الهی. البته در مرتبه ذات و صفات دیگر عالم گفته نمیشود. آنجا حضرت گفته میشود.

این حقیقتی که اینقدر عظیم است، باید در مراتب و مقاطع مختلف حد بخورد، محدودیت پیدا کند، تا به مرتبه بدن برسد. این حد خوردنها و محدود شدنهای مختلف قبل از رسیدن به بدن، حجابهای نورانی نامیده میشود. پس از رسیدن به بدن، حجابهای ظلمانی شکل میگیرد. موانع و محدودیتهایی که در اثر تعلق به بدن و عالم دنیا و غفلت در وجود انسان شکل میگیرد.

برای بیان این حقیقت میتوانیم از الفاظی اینچنین کمک بگیریم: تجلی، ظهور، تعین (در برابر اطلاق)، تقید (در برابر اطلاق) ولی بهترین تعبیر آن است که بگوییم مرتبه پایین تر، رقیقه مرتبه پایین تر است و مرتبه بالاتر حقیقت آن رقیقه است. یعنی مرتبه بالاتر تمام کمالات مرتبه پایین تر را دارست بدون آنکه محدودیت های آن را داشته باشد. مانند کسی که ملکه اجتهاد در وجودش هست و میتوان گفت تمام مسائل و فروع فقهی را عالم

است، هرچند در علم او تک تک مسائل جدا جدا نیستند. آنچه مجتهد به عنوان فتوی بیان میکند، رقیقه، آن حقیقت علمی است که در وجود اوست و ما اجتهاد مینامیم. یا مانند کسی که ملکه ریاضیات در وجود او شکل گرفته است و حل اقسام ضربهای چند رقمی را میداند، هر چند این ضربها به تفصیل و جدا جدا در ذهن او نباشند.

## مراتب تنزل

گفتیم که سلسله تنزلات، از الروح آغاز میشود تا به ملائک میرسد. در میان خود ملائک هم سلسله تنزلاتی هست که هر کدام پایین تر میآیند محدودیت آنها بیشتر میشود. ملائک عالم عقول و ملائک عالم مثال و ملائک عالم دنیا یکسان نیستند. بعد از این تنزلات به عالم دنیا میرسیم که پایین ترین مراتب عوالم است.

این همان بحث قرآنی است که اشیاء از خزائن، تنزل یافتند تا به اسفل سافلین رسیدند. قرآن کریم نیز در بیان صفات الهی، مراتب این تنزلات وجودی را بیان میکند. «هو الله الخالق البارئ المصور». مرتبه خالقیت در نگاه کل است. پس از آن صفت باری بیانگر حد زدن است. براء به معنای تراشیدن است. مرتبه ای است که صورت کلی پیدا میکند، و پس از آن مرتبه المصور است که شیئی صورت جزئی پیدا میکند. تمام اینها مصادیق آیه خزائن است.

هر قدر تنزلات بیشتر شود و پایین تر بیاییم، محدودیتها بیشتر میشود. در نتیجه جلوه گری موجودات این مرتبه نسبت به آن حقیقت کمتر میشود. موجودات مرتبه بالاتر، جلوه گری کاملتری دارند، صفات بیشتری از آن حقیقت را منعکس میکنند، ولی موجودات مرتبه پایین تر حدود بیشتری دارند و جلوه گری کمتر.

کمتر شدن مراتب جلوه گری را میتوان در یک مثال نشان داد. وقتی که بدون واسطه در مقابل ستیغ نور خورشید ایستاده ایم، شعاعی قوی از نور خورشید را درک میکنیم. وقتی نور خورشید از شیشه ای عبور کند و به ما برسد، شدت و نور شعاع کمتر میشود. اگر در این مسیر شیشه کدری قرار گیرد، شعاع ضعیفتر میشود. فرض کنیم دهها شیشه کدر در برابر نور خورشید قرار گرفته است و در مرتبه آخر نوری بسیار ضعیف به ما میرسد. در تمام این مراتب میتوان حقیقتا گفت، اینها همان نور خورشید هستند. ولی در هر مرتبه ای حد خورده اند. نمیتوان گفت نور شدیدتر نور خورشید است و نور ضعیف تر نور خورشید نیست.

حدیثی در برخی مجامع روایی آمده است که خدای سبحان وقتی عقل را خلق کرد، به او دستور داد: نزدیک شو و او نزدیک شد. سپس فرمود تو کیستی؟ عقل پاسخ داد من من هستم و تو تو هستی. سپس خداوند فرمود پشت

کن و عقب برو. و وقتی پشت کرد حق تعالی فرمود تو کیستی؟ پاسخ داد: أنت الرب الجلیل و أنا العبد الذلیل. تو پروردگار جلیل هستی و من بنده ای ذلیل هستم.

آیت الله بهجت در شرح این حدیث فرمودند چرا پاسخ عقل در دو مرتبه متفاوت بود؟ زیرا آینه اگر از ابتدای پیدایش مقابل خورشید باشد، همواره نور خورشید را منعکس میکند. اما خود آینه اگر شعور داشته باشد گمان میکند نور درون آینه برای خودش است. باور نمیکند این نور، برای خورشید است. اما وقتی آینه پشت کرد. تازه می یابد هرآنچه مربوط به خود گمان میکرد برای خورشید بوده است. عقل هم تازه دریافت هر کمالی که در خود میدیده است برای حق تعالی بوده است و به کرنش افتاد و ناله زد: أنت الرب الجلیل و أنا العبد الذلیل.

اکنون روشن میشود که چرا انسان باید این مسیر را تا اسفل سافلین طی کند؟ زیرا باید در این مرتبه قرار گیرد تا افتقار و نیازمندی خویش را درک کرده و اقرار کند «أنت الرب الجلیل و أنا العبد الذلیل».

بنابراین روشن شد که هر میزان نور تنزل کند و از شیشه های مختلف عبور کند، ضعیف تر میشود تا جایی که مرز با تاریکی مطلق است و تنها با تاریکی متفاوت است و گر نه نوری از خود ندارد.

### حجابهای نورانی و حجابهای ظلمانی

حقیقت انسان در مقام تنزل در هر کدام از مراتب نزولی خود به حجابهای خاصی محجوب میشود. حجابهایی که قبل از منزل دنیا و در اثر تنزلات قبل به وجود می آید حجابهای نورانی نامیده میشود. و حجابهایی که به هنگام نزول در بدن مادی و به واسطه ارتباط با ماده عارض میشود حجاب ظلمانی نامیده میشود. تیرگیها و ظلمتهایی که از جهت تنزل در بدن و تعلق روح انسانی به بدن مادی و تعلق شدید روح به مظاره مادی دیگر و نیز اسارت انسان در برابر مادیات حاصل میشود، حجابهای ظلمانی است. خصلتها و اوصاف پست، افکار و عقاید پست و باطل، گرایشهای گوناگون، اوهام و تخیلات... ظلمتها و تیرگیها را افزایش داده و چهره انسان در میان حجب متراکم ظلمانی فراموش میشود.<sup>۷</sup>

### توجه به خود، نخستین حجاب

روح انسان نیز از مرتبه الروح تنزل کرده و حجابهای مختلف نورانی و ظلمانی را طی کرده است، ضعیفتر و محدود تر شده است تا به بدن تعلق میگیرد.

<sup>۷</sup> برای آشنایی بیشتر با حجابهای ظلمانی و نورانی رک: مقالات، ج ۱، ص ۳۸-۵۴

انسان در نگاه اول، اصلاً نمیفهمد که این همان حقیقت الروحی بوده است که تا اینجا حجاب بعد حجاب آمده است و به اینجا رسیده است، و همه هستی نازل اوست، همه هستی شأن اوست، خلق اعظم و صادر اول است و همه چیز تجلی اوست.

مانند انسانی که اصلاً باور نکرده است که أنت الرب الجلیل و أنا العبد الذلیل. لذا به همین مقدار راضی است. چه کسی میتواند انسان را از اینجا برگرداند و بگوید چه خبرهایی پشت سرت بوده است؟ کسی که از آن مبدأ عالی هستی را مینگرد. یعنی انبیاء، انبیاء که از آن مبدأ عالی میبینند که مرتبه نور قوی که حقیقت الروح است تنزلات متعدد یافته تا به این حد رسیده است. اما کسی که از آنسو خبر ندارد، باید توسط انبیا از این مسیر مطلع شود. بفهمد در کجای عالم ایستاده است و چگونه میتواند یک یک شیشه ها را بشکند و حجابها را خرق کند تا نور اصلی اشکارتر شود.

انسان در مسیر نزول، از خود عالی نزول کرد و پایین و پایین تر آمد تا به خود دانی رسید. در سمت صعود هم باید در مسیر خودش و در جان خودش حرکت کند. یک یک حجابهای نوری و ظلمانی را بشکافد تا در مراتب خودش اوج بگیرد.

البته اینها مراتب خود ممدوح انسان است.<sup>۸</sup> همان الروح است که تنزل یافته است. بنابراین حرکت کننده خود انسان است. مقصد نیز خود عالی او و بدون حد و بدون تنزل اوست. مسیر حرکت نیز سیر در جان و کنار زدن حجابها درون خویش است. پس میتوان گفت که مسیر و مسافر و مقصد همان انسان هستند. البته با مراتب مختلف.

فهم این حقیقت نشان میدهد که چقدر مسیر نزدیک است و حقیقت سیر انسان، سیر انفسی و درون جان او میشود.

«سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق»

سیر آفاقی نیز مقدمه برای سیر انفسی خواهد بود. چون همه هستی شئون الروح بود. الروح حقیقت مطلق انسان بود.

این مسئله از دقیق ترین، اصیل ترین مباحث است که مرحوم علامه طباطبایی در رساله الولایه بحث کرده اند. ایشان نقل کردند روزی شخصی از استاد ما پرسید اگر معرفت نفس اینقدر مهم است چرا در قرآن کریم به طور

---

<sup>۸</sup> توضیح من علوی و من سفلی از کلام شهید مطهری



مجزا و مستقل بیان نشده است. استاد پاسخ داده بودند آیه ای را بیاورید که در آن سیر انفسی و معرفت نفس نباشد.

## چرایی تنزل

اکنون این پرسش مجال می یابد که اساساً علت اینهمه تنزل چیست؟ چرا باید حقیقت انسان تا این مرتبه اسفل تنزل یابد و بعد دوباره بخواهد تمام مسیر را بازگردد؟ میتوان پاسخ داد هدف از این تنزلها آن بوده است که حقیقت افتقار و احتیاج و ذلت خویش را بیابد. همانطور که در روایت أنا العبد الذلیل و أنت الرب الجلیل گفته شد. باید در این مرتبه قرار می گرفت تا علم به فقر خویش می یافت. آنچه موضوعیت دارد علم انسان به فقر و ذلت خویش است که باید در این مرتبه محقق شود.

این ویژگی در انسان یافت میشود. فرشتگان با اینکه در مراتب بالاتر هستند ولی حد و رتبه معینی دارند که از آن نمیتوانند خارج شوند. این انسان است که توان آن را دارد که حدود خویش را کنار بزند و به مراتب بالاتر صعود کند.

جلوه ای کرد رخس دید ملک، عشق نداشت / عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

و به همین دلیل است که انسان مظهر کامل حرکت به سوی خداوند میشود. همه ملائکه و همه هستی همراه انسان به سمت خدا میروند. به همین خاطر است که جبرئیل به پیامبر (ص) عرض کرد در این صعود بالاتر از این مرتبه نمیتوانم حاضر شوم، اگر ذره ای جلوتر بیایم، خواهم سوخت. یعنی توان کنار زدن حدود و حجابهای نورانی بالاتر را ندارم. اما وجود پیغمبر اکرم از آن عبور میکند. یعنی همه آنچه با او هست، همه آنچه در وجود پیغمبر اکرم محقق شده است، با پیغمبر اکرم به محضر خداوند میرسند. دنا فدلی فکان قاب قوسین او ادنی. انتهای حرکت رسیدن به خداوند است. أن الی ربک المنتهی.

بنابراین همه موجودات برای حرکت خویش محتاج و مشتاق انسان هستند تا با او اوج بگیرند. و گرنه، هر کدام حدی دارند، حتی ملائکه هر کدام به نحوی مایلند با حقیقت انسان ارتباط یابند. همه حقایق اشیاء سرک میکشند تا خودشان را به انسان برسانند. با این نگاه ماموریت انسان بسیار سخت میشود. همانطور که مأموریت انسان نسبت به فرزند سنگین است زیرا، فرزندان سرک میکشند تا از والدین الگو بگیرند و رفتار او را تکرار کنند، بگیرند، ماموریت انسان نسبت به هستی بسیار سنگین تر است زیرا نگاه آنها به انسان است تا از طریق او صعود کنند. حتی ملائکه تدبیرکننده اشیاء نیز از طریق انسان صعود میکنند.

## رابطه حقیقت روح و انسان کامل

طبق روایات متعدد، حقیقت روح که هستی دیگر مخلوقات از آن متجلی شده و انسانهای این عالم هم تنزل یافته او هستند، همان انسان کامل است. مثلاً در روایت آمده است الروح همان وجه الله است و در روایت دیگری فرمودند ما همان وجه الله هستیم. یعنی حقیقت امام با الروح با وجه الله یکی است.<sup>۹</sup>

یا اینکه گفته شده اول ما خلق الله العقل و بعد گفته شده اول ما خلق الله روحی<sup>۱۰</sup>، از کنار هم قراردادن ایندو نتیجه میشود صادر اول و نخستین تجلی خداوند همان وجود انسان کامل است.

ابی بصیر از امام باقر ع خیمه نقل میکند:

سمعته يقول نحن جنب الله، نحن الطريق و صراط الله المستقیم الى الله، نحن المنهاج، نحن السراج لمن استضاء بنا، و نحن السبيل لمن اقتدى بنا. الى ما شاء الله<sup>۱۱</sup> روایات در این مسئله زیاد است که نحن باب الله.

بنابراین حقیقت مطلقى که انسان باید به سمت آن سیر کند، همان حقیقت انسان کامل است که مصداق آن پیامبران و امامان در هر دوره ای هستند و از اینجا نقش ویژه امام برجسته میشود و در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

سوال: انسانی که ملائکه شأن او هستند انسان کامل است، نه امثال ما انسانها که در مراتب پایین تر هستیم. بنابراین رهبری صعود اشیاء هم برای انسان کامل است نه ما!

پاسخ: ما از انسان کامل گسسته و منفصل نیستیم. با دقت در همان تنزل مراتب می یابیم ما نیز نازل شده همان حقیقت هستیم و همانطور که در قواعد تجلی گفته شد، موجود نازل و موجود کامل تر دو کرانه یک حقیقت وجود هستند. مرتبه بالاتر حقیقت تمام کمالات را به شکل کاملتر دارد و مرتبه نازلتر، هم واجد همان کمالات هست ولی به شکل ضعیف و تنزل یافته. بنابراین نباید ایندو را منفصل از هم فرض کرد. شاهد این پیوستگی اینچنین روایاتی است:

إن روح المؤمن لأشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.

---

<sup>۹</sup>بصائر الدرجات ص ۶۴-۶۵ بابی است به این عنوان که أنهم وجه الله.

<sup>۱۰</sup> آدرس روایات

<sup>۱۱</sup> ترجمه

یعنی اتصال روح مومن به روح الله از اتصال شعاع به خورشید شدیدتر است. بنابراین نباید دو موجود مستقل و بیگانه از هم فرض کرد. هرچند اقتضای زندگی در دنیای طبیعت آن است که اشیا را مستقل از هم می بینیم، ولی باید به مبدأ این شعاع نیز توجه شود. در اینصورت می یابیم که با یک وجود کشار مواجهم که از مرتبه شدیدتر تا مرتبه ضعیفتر امتداد یافته است.

\*\*\*\*\*

تا کنون روشن شد که انسان در مسیر تنزل خویش، حدود و تعینات مختلف مادی و معنوی یافته است که به آن حجاب میگویند و مهمترین آنها خود نازل و سافل انسان است که باید آن را کنار بزند.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

\*\*\*\*\*

حجاب چهره جان میشود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

طبق این بیت، تن حجاب اصلی جان انسان شده است

\*\*\*\*\*

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز

خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود.

دائما بر حرکت و سیر انسان تأکید میشود و اینکه همواره باید حجابها و حدهای خود را کنار بزند.

\*\*\*\*\*

مثنوی میگوید:

مرغ روحم که طایر قدس<sup>۱۲</sup> است

زین قفس<sup>۱۳</sup> رها شود چه شود

---

<sup>۱۲</sup>الروح

چون حجاب من از من است اگر

این من از من جدا شود چه شود

این سبو<sup>۱۴</sup> بشکند در این دریا<sup>۱۵</sup>

بحر بی انتها شود چه شود

\*\*\*\*\*

بنابراین انسان در یک حرکت دائمی قرار گرفته است که در مسیر بازگشت باید ابتدا از خود نازل خویش حرکت کرده و منزل منزل، محدودیتها و تعلقاتش به ماده را کنار بزند تا به خود عالی خویش نزدیک شود. این همان اصل است که سفر انسان درون خود و به سمت خود است. اما هر کدام از این خودها بیانگر یک مرتبه هستند. از خود نازل تا خود متوسط تا خود عالی.

### حجابهای نورانی و ظلمانی در قرآن

در قرآن کریم حجابهای ظلمانی با عنوان ظلمات یاد شده است.<sup>۱۶</sup> برای نمونه در آیه الکرسی آمده است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ<sup>۱۷</sup>

خدا ولی مومنین است و ایشان را از ظلمات به سمت نور حرکت میدهد. این ظلمات چیست؟ دو تفسیر از آن میتوان ارائه کرد. یکی اینکه در مقابل هر نوری ظلمتی داریم، در نتیجه ظلمتها همان حجابهای بدنی و تعلقات مادی هستند که باید انسان از آنها عبور کند و الی النور<sup>۱۸</sup> برسد.

---

<sup>۱۳</sup> قفس همان تن است

<sup>۱۴</sup> یعنی محدودیتها و تعینات و حجابهای فرد

<sup>۱۵</sup> حقیقت بدون حد و مطلق

<sup>۱۶</sup> آدرس آیات بیاید. اگر آیات ظلمت را خواستید ببینید، خودش بیش از ۲۶ تا نیست. ۲۳ تا ظلمات است، سه تا هم اشتقاقشان است، میشود ۲۶ تا. اینجا اگر نگاه بکنید آیات ظلمات و آیات نور را، حدود ۲۴ تا النور است، یک نور داریم، حدود ۱۰-۱۲ تا دیگر هم هست. ۳۶-۳۷ تا آیات نور است. ۱۰-۱۵ آیه هم بین نور و ظلمت مشترک است.

<sup>۱۷</sup> ترجمه همراه آدرس آیه

<sup>۱۸</sup> اینک الی النور گفته شده است یعنی خداوند ایشان را به سمت نور نزدیک میکند. زیرا نور مراتب مختلفی دارد و یک مرتبه نیست که انسان از ظلمت خارج شود و وارد نور شود.

تفسیر دوم از این آیه آن است که هر مرتبه نوری نسبت به مرتبه بالاتر خود ظلمت شمرده میشود، همانطور که هر آسمانی نسبت به آسمان بالاتر خود، ارض محسوب میشود. یعنی هر مرتبه ای که انسان بالاتر میرود نسبت به مرتبه بالاتر آن ظلمت است و باید محدودیت آن را هم کنار بزند.

در همین آیه درباره کافران نیز گفته شده است از نور به سمت ظلمت خارج میشوند. مگر کافران نور دارند که بخواهند از آن خارج شوند؟ معنای خروج کافران از نور به ظلمت نیز آن است که با تعلقات و غفلتها و عقاید باطل، تنزلات و حجابهای ظلمانی بیشتر می یابد. و همان مرتبه نور ضعیفی که در وجودش بود را نیز ضعیفتر و ضعیفتر میکند.

در آیه دیگر رسالت انبیا را بیان آیات و خارج کردن انسان از ظلمات به سمت نور دانسته است.

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ<sup>۱۹</sup>

منظور از «آیت الله مبینات» در این آیه تمام دین است. و با کنار هم قرار دادن ایمان و عمل صالح اشاره به کل نظام اعتقاد (ایمان) و اخلاق و احکام (عمل صالح) دارد. معنای این سخن آن است که تمام آنچه در دین آمده است اعم از احکام فقهی، دستورات اخلاقی و مباحث اعتقادی، برای آن است که انسان را از مرتبه ای از ظلمت خارج و به سمت نور نزدیک کند.

طبق این آیه، هر عمل صالحی را که انسان از دست دهد، یک مرتبه خروج از ظلمت را از دست داده است و بدتر آنکه هر غفلت، عادت، یا معصیتی، یک مرتبه فرو رفتن در ظلمت است.

در سوره ابراهیم به حضرت موسی دستور داده شده است قوم خود را از ظلمت به سمت نور خارج کن:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ<sup>۲۰</sup>

یعنی با بیان و آیات الهی زمینه سفر ایشان از حجابهای ظلمانی را فراهم کن.

در سوره احزاب آیه ۴۳ میفرماید:

هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

<sup>۱۹</sup> ادرس و ترجمه  
<sup>۲۰</sup> آیه ۵ سوره ابراهیم ترجمه ....

یعنی این اختصاص به رحمت رحیمیه حق دارد که انسان از ظلمت ها به سمت نور برود. قوس نزول رحمت رحمانی حق است، همه درش مشترکند. قوس صعود که از ظلمت ها به نور میخواهند برسند، رحمت رحیمیه حق را میخواهد.

در آیه بعد میفرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ

این ظلمت های بیرونی است؟ کسی که تکذیب آیات خدا میکند، هم کر است، هم لال است. مجاری ادراکی اش بسته میشود. امکان هدایت برایش از بین میرود. این در ظلمت ها قرار میگیرد. کدام ظلمت ها؟ ظلمت هایی که من نازلش نازلتر و نازلتر و نازلتر فی ظلمات بعد ظلمات قرار میگیرد.

در آیه دیگر میفرماید:

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷)

حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی نفرین کرد برای عذاب قوم، انبیاء وظیفه شان این است که به امر حرکت بکنند، به امر سکون داشته باشند. اما وقتی عذاب متوجه شد و آمد به سمت قوم، یونس سلام الله علیه احساس کرد که عذاب آمده است و باید برود. بدون اینکه منتظر امر خدا باشد، رفت.

برای ما اینطور نیست. ما اگر دیدیم عذاب آمد باید برویم. اما انبیاء رفتن و نشستن و سکونشان به امر است.

چون حرکت کرد رفت، و به امر نرفت، فظن أن لن نقدر علیه، فکر کرد که ما بر او تنگ نمیگیریم. نقدر علیه به این معنا نیست که قادر نیستیم. نقدر در مقابل بسط است. نبسط و نقدر یعنی تنگ گرفتن. فکر کرد ما بر او تنگ نمیگیریم. اما خدای سبحان بر او تنگ گرفت. مبتلا شد به شکم حوت. فنادی فی الظلمات.

هر کمالی نسبت به کمال بالاترش ظلمت است. این ظلمت در نگاه ظاهری، هم ظلمت شکم ماهی بوده است هم ظلمت دریا بوده است که زیر آب بوده است، هم ظلمت شب بوده است. اقلاً باید سه تا باشد. ظلمت شکم ماهی، نور در آنجا نیست، ظلمت دریا که زیر موج های آب بوده. ظلمت شب. فنادی فی الظلمات، این ظلمت های بیرون.

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. تسبیح مطلق. ما در قرآن داریم که و إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بحمده. تسبیح همیشه با حمد همراه است. سبحان ربی العظیم و بحمده، سبحان ربی الأعلی و بحمده، همه اش تسبیح با حمد است. هر جا که خدای سبحان را کسی میخواهد از مرتبه تنزیه مطلق تنزیه بکند، آنجا جایی است که انسان گرفتار شده است که فقط توسلش به چیست؟ برای اینکه از آن گرفتاری نجات پیدا بکند، تسبیح است. حمد مطلق: آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. اهل بهشت آخرین کلامشان در عالی ترین کمالشان همین است. آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. حمد مطلق، حمد بی تسبیح. اما در قرآن حمد بی تسبیح و تسبیح بی حمد خیلی محدود است. از جمله یکی از این مواردش اینجاست. که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

سوال: حمد خودش تسبیح است.

پاسخ: نه. حمد خودش تسبیح نیست.

در ادامه آیه میفرماید و کذلک نجی المومنین. مومنین هم در مرتبه نجات همینطور مورد نجات قرار میگیرند.

سوال: چطور مومنین اینچنین نجات پیدا میکنند؟

پاسخ: یعنی مومنین وقتی امر شدند و اطاعت پیدا کردند، کذلک نجی المومنین.

در آیه دیگری در سوره صافات دارد:

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

اگر از مسبحین نبود، نمیگوید حامدین. یعنی اگر انسان یک جایی گرفتار یک معصیتی شد، برای یونس سلام الله علیه معصیت نبود، ارتقاء بعد ارتقاء بود. چون عرض کردیم که داشتند به او یاد میدادند که سکون و حرکتش باید به امر باشد. غیر از حرف ماست. اصلاً ترک اولی هم نیست. از این ترک اولی هایی که ما داریم که میگوییم مکروه است. اصلاً آن نیست. به امر بودن است آنجا. یک بحث عظیمی دارد. اما و کذلک نجی المومنین نسبت به ماست. هر جا اگر مبتلا شدیم با تسبیح و این نگاه ان شاء الله انسان میتواند برگردد.

